

بازتاب و تأثیر قصیده سجاده فرزدد بر عبدالرحمن جامی (با نگاه ویژه به نقش اندیشه‌های صوفیانه در وحدت مذاهب)

دکتر علی اکبر محمدی، استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه بیرجند

aa.mohammadi@birjand.ac.ir

زهرا رضایی، دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

zahrarezaei@birjand.ac.ir

زهرا سلمانی، دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه بیرجند

zohresalmani@birjand.ac.ir

چکیده

قصیده سجاده فرزدد در مدح امام سجاد (ع) سروده شده که در ادب عربی و فارسی بازتاب فراوانی داشته است. یکی از شاعرانی که از این قصیده تأثیر پذیرفته و به خوبی تمام، حواشی و اخبار سرایش آن را، به فارسی منظوم جاودانه کرده است، عبدالرحمن جامی شاعر بزرگ قرن نهم هجری است. جامی از شاعران برجسته تصوف و بخصوص مذهب نقشبندی است که اندیشه‌های صوفیانه و نگرش وحدت‌نگرانه، وی را به محبت و عشق به اهل بیت پیامبر (ص) نزدیک می‌کند. در این جستار شیوه و مقدار تأثیرپذیری جامی از فرزدد با روش تحلیلی تطبیقی بررسی شده است و سعی شده است به این پرسش پاسخ داده شود که چگونه می‌توان با داشتن عقاید متفاوت به اتحاد اسلامی حول محور اهل بیت پیامبر (ص) دست یافت. با انجام این پژوهش توانستیم به این نتیجه برسیم که اندیشه‌های صوفیانه جامی در تأثیرپذیری او از شعر فرزدد و دیدگاهش به وحدت میان مذاهب اسلامی مؤثر واقع گردیده است و عشق به آنها می‌تواند کلید گنج وحدت باشد نه اختلاف تا موجبات نوزایی تمدن پرشکوه اسلامی فراهم گردد.

واژگان کلیدی: فرزدد، جامی، قصیده سجاده، تصوف، وحدت

۱. مقدمه

ابوفراس همام بن غالب تمیمی در سال ۲۰ هـ/ ۶۴۱م، در بصره و در خانواده‌ای شریف به دنیا آمد و در سال ۱۱۴هـ/ ۷۳۳م در همان بصره از دنیا رفت (الفرزدق، ۱۴۰۷: ص ۵). لقب اصلی او یعنی فرزدد، عربی شده واژه فارسی پرازده به معنای چانه نان (فرهنگ لغت معین، ذیل واژه پرازده) قرص ضخیم نان و خمیر است. این لقب را به خاطر درشتی چهره و ترش‌رویی به او داده بودند (الفرزدق، ۱۴۰۷ و ۱۴۰۴: ص ۵، امین، ۱۹۸۳، ج ۱۰، ص ۲۶۶). از دوران کودکی به شاعری علاقه‌مند شد. پدرش که او را همراه خود در نوجوانی به خدمت حضرت علی (ع) برده بود، به ایشان گفت که فرزندش شاعر است، امام (ع) فرمودند که به او قرآن بیاموز. چون این سخن در فرزدد بسیار مؤثر افتاد به حفظ قرآن مشغول شد (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ج ۷، ص ۱۴۹). پدر بزرگ پدری او صعصعه بن ناجیه بود و پیش از اسلام جایگاه والایی داشت و با حضور در خدمت پیامبر (ص) به دین مبین اسلام گروید (ابن سعد وافدی، ۱۳۷۴: ج ۷، ص ۳۶، و ابن الأثیر، ۱۹۸۹: ج ۴، ص ۵۵). او بسیاری از دختران بخت برگشته که به سنت برخی از مردم جاهل، زنده به گور می‌شدند را می‌خرید و مانع مرگ آنها می‌شد؛ به همین دلیل به «مُحیی المؤمنات یا الوئيدات: زنده کننده دختران زنده به گور» نامور شد. چنانکه که خود فرزدد درباره‌اش گفته است:

وَمِنَّا الَّذِي مَنَعَ الْوَأْدَاتِ وَأَحْيَا الْوَيْدَةَ فَلَمْ يُؤَادِ

(دیوان الفرزدق، ج ۱: ص ۱۷۳؛ ابو عبیده، ۱۹۹۸، ج ۳: ص ۹۰۳).

پدر بزرگ من نگذاشت دخترانی زنده به گور شوند آن دخترانی که محکوم به مرگ شده بودند را زنده کرد و آن-

ها به گور نرفتند.

وَمِنَّا الَّذِي أَحْيَى الْوَيْدَ وَغَالِبٌ وَعَمْرُو وَمِنَّا حَاجِبٌ وَ الْأَقَارِعُ
(ابوعبیده، همان: ص ۸۲۲).

یعنی او که مانع زنده به گور شدن دختران می‌شد از ماست. غالب (پدرش) و عمرو و حاجب و اقارع از ما هستند.

از وی دیوانی باقی مانده که در آن ایمان واقعی وی به اسلام و یا محبت او به خاندان نبوت را بیانگر است. در این دیوان به مدح و هجو خاندان بنی امیه نیز پرداخته و بارها مورد تعقیب امویان نیز قرار گرفته است. برای نمونه ابن اثیر به فرار فرزددق از دست زیاد اشاره کرده و داستان آن را آورده است (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ج ۱۰، ص ۳۵۳ و طبری، ۱۳۷۵: ج ۷، ص ۲۸۰۵)؛ شاید بتوان با توجه به قرائن و شواهد موجود چنین گفت که اشعاری که فرزددق در مدح اهل بیت (ع) سروده بر اساس ارادت قلبی وی به این خاندان بوده باشد و به منظور تملق و کسب و کار نبوده است. علمای برجسته امامیه و بسیاری از رجال‌نویسان مثل کشی او را پیرو مکتب شیعی دانسته‌اند و با استناد به روایات و احادیث مستند خود علت سرایش قصیده میمیه یا سجادیه او را ثبت کرده‌اند (الطوسی، رجال الکشی، ج ۱، ص ۱۲۹ به بعد؛ و امین، ۱۹۸۳: ج ۱۰، ص ۲۶۶ به بعد). در امالی سید مرتضی، قصیده وی در مدح امام سجاد آورده شده و گزارشی از علت سرایش این قصیده و نپذیرفتن صله آن امام همام در مرحله اول وجود دارد (سید مرتضی، ج ۱، ص ۶۸). قصیده پرآوازه شاعر چون به میم ختم می‌شود به قصیده میمیه یا سجادیه نامور است. این قصیده را شاعرانی در عربی (برای نمونه: البزار، أروع الألقائد ۲۰۱۰؛ و امین، ۱۹۸۳: ج ۶، ص ۳۹۷) و فارسی تقلید کرده و از آن تاثیر پذیرفته‌اند که یکی از آن‌ها جامی شاعر قرن نهم است.

عماد الدین معروف به نورالدین عبدالرحمن بن نظام الدین محمد شیبانی مشهور به جامی (۸۱۷-۸۹۸هـ.ق)، از شاعران قرن نهم است که به باور علی اصغر حکمت بزرگترین استادی است که در نظم و نثر فارسی در قرن نهم تاریخ اسلام به ظهور رسیده است (حکمت، ۱۳۲۰: ص ۱)، جامی در خرجرد جام، در سال ۸۱۷هـ/ ۱۴۱۴م متولد شد و در هرات در سال ۸۹۸هـ/ ۱۴۹۲م وفات یافت و آرامگاه ابدی او در همان شهر قرار دارد. جامی در عرفان و تصوف آنقدر سرآمد روزگار بود که وی را بدیل ابن عربی دانسته‌اند. غلامحسین یوسفی احاطه جامی بر ادب فارسی و عربی و معارف اسلامی و تنوع آثار چهل و پنجگانه او به شعر و نثر در زمینه تفسیر، حدیث، فقه، حکمت، عرفان، اخلاق، فنون ادبی، شرح حال بزرگان و جز آن را حاکی از پهنه وسیع دانش و معرفت او دانسته است (یوسفی، ۱۳۶۷: ص ۲۷۰). برخی از آثار او عبارتند از: ۱. لویح ۲. اشعه اللمعات ۳. نفحات الأنس من حضرات القدس ۴. بهارستان ۵. منشآت ۶. مثنوی هفت اورنگ ۷. نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص ۸. چهل حدیث ۹. شواهد النبوه ۱۰. دیوان قصاید و غزلیات (جامی، ۱۳۷۰: ۲۷-۳).

عده‌ای جامی را تسنن مذهب می‌دانند و او را در ردیف علمای بزرگ اسلام قرار می‌دهند و عده‌ای دیگر او را به دلیل اشعار و سروده‌هایی که در منقبت امامان شیعه دارد تشیع مذهب می‌دانند. اشعاری نیز دارد که او را به اعتقادات شافعیان و امام شافعی نزدیک می‌کند. شاید یکی از دلایل توجه جامی به سرودن اشعاری در رابطه با اهل بیت (ع) بازگشت سلسله مکتب نقشبندیه به حضرت امام صادق (ع) از دیدگاه این طریقت می‌باشد (قاضی، ۱۳۸۸: ۳۶ و ۳۵). جامی از شعرای بزرگ پیش از خود مانند فردوسی، سنایی، خاقانی، مولوی و ... تاثیر گرفته و از شاعران عرب نیز فرزددق کسی است که جامی از قصیده سجادیه او در مثنوی هفت اورنگ، سلسله الذهب، استقبال کرده و آن را به فارسی به نظم درآورده است. شایان ذکر است تاثیر قصیده سجادیه فرزددق بر جامی اینگونه بیان شده که جامی از کلمات مشابه و واژگانی که در قصیده سجادیه وجود دارد استفاده کرده است و همچنین علاقمندی خویش نسبت به اهل بیت (ع) را با سرودن این شعر نشان داده است. اینکه چرا در دوره‌های گذشته اسلامی، عالمان، فقیهان و ادیبان برجسته با وجود تفاوت در نگرش به ادیان دیگر و مذاهب اسلامی اینقدر در کنار یکدیگر بوده‌اند و این اختلافی که امروزه شاهد آن هستیم کمتر بدان وارد شده و گاه به ستایش اعتقادات یکدیگر پرداخته‌اند مورد دغدغه نگارندگان

این نوشتار است. امروزه جدای از حکومت‌ها، حتی برخی بزرگان مذاهب و توده مردم به این اختلافات فرقه‌ای دامن زده و وحدت و همبستگی امت اسلامی را در معرض نابودی قرار داده‌اند. در این جستار تلاش می‌کنیم تا به قدر وسع نخست با بررسی و تطبیق قصیده میمیه فرزدق بر عبدالرحمن جامی میزان اثرپذیری او را تبیین کنیم و سپس به این پرسش پاسخ دهیم که چرا او که از بزرگان مذهب تسنن و فرقه نقشبندیه است اینقدر به اعتقادات علویان و امامیه نزدیک است؟

۱-۱ پیشینه تحقیق

طبق بررسی‌های انجام شده پژوهشی در مورد معرفی قصیده سجاده فرزدق بر جامی انجام شده و با عنوان ترجمه مثنوی و منظوم شرح قصیده میمیه فرزدق شاعر نامبردار دوره اسلامی در مدح امام علی بن الحسین ملقب به زین العابدین و سید الساجدین در مجله ادبیات دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۸ شماره ۹۹ و ۱۰۰ از نویسنده‌ای بی نام به طبع رسیده است و بسیار گذرا به این موضوع اشاره کرده است؛ اما در آن به مسئله وحدت میان دو مذهب تسنن و تشیع و اعتقادات صوفیانه جامی به عنوان فردی سنی مذهب اشاره نشده است. در مورد مکتب و طریقت جامی نیز مقالات شایان توجهی وجود دارد اما شایسته به ذکر است که پژوهش‌های حاضر از زاویه‌های مختلفی به آن پرداخته‌اند؛ اما تا آنجا که مطالعات نشان می‌دهد تاکنون به موضوع مورد تحقیق، از دیدگاهی جامع‌تر اهتمام چندانی نشده است.

۱-۲ روش تحقیق

از آنجایی که موضوع تحقیق بررسی تأثیر قصیده فرزدق بر جامی است نخست به شرح قصیده فرزدق و علل سرودن و پیامد آن پرداخته‌ایم. لذا با مراجعه به مثنوی هفت اورنگ و دیوان فرزدق به بررسی و مقایسه این دو قصیده پرداخته شده است. در ترجمه اشعار نیز با استفاده از فرهنگ دهخدا، ابتدا به شرح مفردات و واژه‌های مهم ابیات پرداخته شد. پژوهش حاضر با روش تحلیلی تطبیقی به انجام تحقیق پرداخته و کوشیده شده میزان تأثیر اندیشه‌های صوفیانه در تقریب مذاهب اسلامی واکاوی شود.

۲. بخشی از قصیده فرزدق

وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْحِلَّ وَ الْحَرَمَ	هَذَا الَّذِي تُعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَ طَأْتَهُ
هَذَا النَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ	هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
بِجَدِّهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ قَدْ خُتِمُوا	هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَهُ
الْعَرَبُ تُعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ	وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: «مَنْ هَذَا؟» بِضَائِرِهِ
يَسْتَوْكِفَانِ وَ لَا يَعْرُوهُمَا عَدَمٌ	كَلْنَا يَدِيهِ غِيَاثٌ عَمَّ نَفَعُهُمَا
يَزِينُهُ إِثْنَانِ: حُسْنُ الْخَلْقِ وَ الشِّيمُ	سَهْلُ الْخَلِيقَةِ، لَا تُخْشَى بَوَادِرُهُ
عَنْهَا الْكَفُّ وَ عَنِ إِدْرَاكِهَا الْقَدَمُ	يُنْمَى إِلَى ذُرْوَةِ الدِّينِ الَّتِي قَصُرَتْ
كُفْرٌ وَ قُرْبُهُمْ مَنَجِي وَ مُعْتَصِمٌ	مِنْ مَعْشَرِ حُبُّهُمْ دِينَ وَ بُغْضُهُمْ

(الفرزدق، ۱۴۰۴: ۱۷۸).

این مردی است که سرزمین مکه جای قدم‌هایش را می‌شناسد. کعبه، حلّ و حرم او را می‌شناسند. این فرزند بهترین بندگان خداست. او پرهیزگار، پاک و وارسته و سرشناس است. او فرزند فاطمه است اگر او را نمی‌شناسی.

نبوت به جلد او پایان پذیرفته است. اینکه بگویی او را نمی‌شناسی زبانی به او نمی‌رساند. عرب و عجم همه او را خوب می‌شناسند. هر دو دستش بارانی است از بخشش که همگان را در بر گرفته است و همه را بسنده است. بسیار مهربان و همه از خشم او ایمن و بسیار نیک منش. او به کوه بزرگ دین اسلام منتسب است. جایی که دست‌ها و پاها از رسیدن به آن ناتوانند. او از خاندانی است که عشق و محبت به آنها عین دین است و به خشم آوردن آنها عین کافری است. تقرب به آنها رهایی و رستگاری است و پناهگاهی امن.

۳. علت سرودن قصیده فرزدق و پیامدهای آن

در منابع گوناگون تاریخی و ادبی درباره علت سرایش قصیده، مباحثی آمده است که ما به نقل از ابن کثیر دمشقی (در گذشته ۷۷۴هـ) اشاره‌ای به آن خواهیم کرد. ابن کثیر به روایت صولی و جریری و دیگران آورده است که هشام بن عبدالملک در زمان خلافت پدر و برادرش ولید آهنگ حج کرد. پس از طواف کعبه خواست که حجرالأسود را استلام کند ولی به خاطر ازدحام جمعیت نتوانست. اطرافیان چون برایش منبری ساختند موفق به استلام شد و سپس بر همان نشسته بود و شامیان در اطراف او ایستاده بودند. در این هنگام علی بن حسین (ع) که لباسی نیکو و ظاهری دلربا داشت وارد شد و مردم به خاطر جلال و شکوه و احترام کنار رفتند. شامیان به هشام گفتند که او چه کسی است؟ هشام که خواست از شأن علی بن حسین (ع) بکاهد و او را تحقیر کند گفت او را نمی‌شناسم تا مبادا شامیان دلپسته او گردند. فرزدق که در آنجا حضور داشت گفت من می‌شناسمش. پرسیدند او کیست؟ فرزدق قصیده‌اش را سرود. هشام که بسیار خشمگین شده بود دستور به زندان افکندن فرزدق را صادر کرد و او به زندانی در عسفان میان مکه و مدینه افتاد. چون خبر به علی بن حسین (ع) رسید، برایش دوازده هزار درهم فرستاد ولی فرزدق نپذیرفت و گفت: آنچه گفتم تنها برای خداوند و نصرت حق و عمل به سفارش خدا و پیامبرش درباره اهل بیت او بوده است و عوض و پاداشی برای آن نمی‌خواهم. علی بن حسین (ع) نزد او فرستاد که بگویند خداوند از نیت قلبی تو آگاه است و تو را سوگند می‌دهم که بپذیری و این بار فرزدق قبول کرد و سپس هشام را هجو کرد (ابن کثیر، ۱۹۸۶: ج ۹، ص ۱۰۸-۱۰۹). ابن عماد حنبلی هم به این موضوع اشاره کرده است و می‌نویسد: بعد از آنکه بار نخست فرزدق پاداش علی بن حسین (ع) را نپذیرفت، امام فرمود به فرزدق بگویند: «أنا اهل بیت اذا وهبنا شيئاً لانسئعه: ما اهل بیت پیامبر (ص) اگر چیزی را ببخشیم دیگر آن را بر نمی‌گردانیم» (ابن عماد، ۱۹۸۶: ج ۲، ص ۶۱). جامی نیز در ابتدای ترجمه منظوم قصیده فرزدق علت سرایش شعر فرزدق را بدین صورت بیان کرده است:

پور عبدالملک بنام هشام	در حرم بود با اهالی شام
می‌زد اندر طواف کعبه قدم	لیکن از ازدحام اهل حرم
استلام حجر ندادش دست	بهر نظاره گوشه‌ای بنشست
ناگهان نخبه نبی و ولی	زین عبّاد بن حسین علی
در کساء بها و حلّه نور	بر حریم حرم فکند عبور
هر طرف می‌گذشت بهر طواف	در صف خلق می‌فتاد شکاف
زد قدم بهر استلام حجر	گشت خالی ز خلق راه و گذر
شامی‌ای کرد از هشام سوال	کیست این با چنین جمال و جلال
از جهالت در آن تعلق کرد	وز شناسایش تجاهل کرد
گفت شناسمش ندانم کیست	مدنی یا یمانی یا مکی است

بوفراس آن سخن ور نادر
بود در جمع شامیان حاضر
گفت من می‌شناسمش نیکو
زو چه پرسى به سوى من کن رو
(جامی، ۱۳۷۰: ۱۴۲ و ۱۴۱).

در مورد به خشم آمدن هشام بن عبدالملک از فرزدق و به زندان انداختن وی، جامی اینگونه به نظم در آورده است:

چون هشام آن قصیده غرا
کرد از آغاز تا به آخر گوش
بر فرزدق گرفت حالی دق
همچو بر مرغ خوشنوا عقق
ساخت بر چشم شامیان خوارش
قصه مدح بوفراس رشید
از درم بهر آن نکوگفتار
بوفراس آن درم نکرد قبول
بود از آن مدح نی نوال و عطا
همه جا از برای هر همجی
کرده‌ام صرف هر مدیح حجبی
(جامی، ۱۳۷۰: ۱۴۴ و ۱۴۳).

پس از اینکه فرزدق هدیه امام علی بن حسین (ع) را می‌گیرد در قصیده‌ای هشام را هجو می‌گوید:

تحبسنی بین المدینه و التی
یقلب رأساً لم یکن رأس سید
إلیها قلوب الناس تهوی منیبها
و عینا له حولاء باد عیوبها
(ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۹: ۱۰۹).

جامی نیز در رابطه بر گرداندن هدیه امام سجاده (ع) از سوی ایشان به نطفه فرزدق اینگونه سروده است:

زآنکه ما اهل بیت احسانیم
هر چه دادیم باز نستائیم
ابر جودیم بر نشیب و فراز
قطره از ما به ما نگردد باز
آفتابیم بر سپهر علا
نفتد عکس ما دگر سوی ما
چون فرزدق به آن وفا و کرم
گشت بینا قبول کرد درم
(جامی، ۱۳۷۰: ۱۴۵).

۴. ترجمه منظوم جامی از قصیده فرزدق

آنکس است اینکه مکه و بطحا
زمزم و بوقییس و خیف و منا
حرم و حل و بیت و رکن حطیم
ناودان و مقام ابراهیم

طیبه و کوفه کربلا و فرات	مروه مسعی صفا حجر عرفات
بر علو مقام او واقف	هر یک آمد بقدر او عارف
غنچه شاخ دوحه زهراست	قره العین سید الشهداست
لاله راغ حیدر کرار	میوه باغ احمد مختار
رود از فخر تر زبان قریش	چون کند جای در میان قریش
به نهایت رسید فضل و کرم	که بدین سرور ستوده شیم
حامل دولتست محمل او	ذروه عزتست منزل او
هم عرب هم عجم بود قاصر	از چنین عز و دولت ظاهر
خاتم الانبیاست نقش نگین	جد او را به مسند تمکین
فایح از خوی او شمیم وفا	لایح از روی او فروغ هدی
روشنایی فزای و ظلمت سوز	طلعتش آفتاب روز افروز
از چنان مصدری شده مشتق	جد او مصدر هدایت حق
که گشاید بروی کس دیده	ز حیا نایدش پسندیده
کز مهابت نگاه نتوانند	خلق از و نیز دیده خوابانند
خلق را طاقت تکلم او	نیست بی سبقت تبسم او
که مدانش مغفلی مغرور	در عرب در عجم بود مشهور
گر ضریری ندید از آن چه ضرر	همه عالم گرفت پرتو خور
بوم اگر زآن نیافت بهره چه باک	شد بلند آفتاب بر افلاک
دست او ابر موهبت باران	بر نکو سیرتان و بدکاران
گر بریزد نمی‌گردد کم	فیض آن ابر بر همه عالم
که گذشتند ز اوج علیین	هست از آن معشر بلند آئین
بغض ایشان نشان کفر و نفاق	حب ایشان دلیل صدق و وفاق
بعدشان مایه عتو و ضلال	قربشان پایه علو و جلال
طالبان رضای مولی را	گر شمارند اهل تقوی را
واندر آن خیل پیشوا باشند	اندر آن قوم مقتدا باشند
سائلی من خیار اهل الارض	گر بپرسد زآسمان بالفرض
هیچ لفظی نیاید الا هم	بزبان کواکب و انجم
هم لیوٹ الشری إذا نهبوا	هم غیوٹ الندی إذا وهبوا

ذکرشان سابق است در افواه
بر همه خلق بعد ذکر الله
سر هر نامه را رواج فزای
نام آنهاست بعد نام خدای
ختم هر نظم و نثر را الحق
باشد از یمن نامشان رونق
(جامی، ۱۳۷۰: ۱۴۳ و ۱۴۲).

۵. شرح و نقد قصیده فرزدق و جامی

جامی در دفتر اول سلسله الذهب پیش از آنکه وارد ترجمه منظوم قصیده فرزدق گردد در قصیده‌ای که اختصاص به نکوهش مداحی دارد، مدح خود را همچون مدح فرزدق درباره امام زین العابدین خالص می‌داند:

بر چنین مادح و چنین ممدوح
کند این مدح فتح باب فتوح
همچو مدح ابوفراس شهیر
به فرزدق بر صغیر و کبیر
بر امامی که عابدین را زین
بود اعنی علی سلیل حسین

روشن است که چقدر وی به امام زین العابدین(ع) علاقه دارد. سپس در قصیده سجاده خود به ماجرای فرزدق و هشام بن عبدالملک می‌پردازد. این قصیده فرزدق بیشتر از اینکه جنبه ادبی داشته باشد جنبه حماسی و تأثیر سیاسی آن هم بسیار قوی است، زیرا با توجه به ظلم و ستم خاندان اموی در آن وقت کسی جرأت اینکه علیه آنان اقدامی کند را نداشته؛ اما فرزدق از جمله کسانی است که در میان انبوه جمعیت دست به این کار زده، آن هم در حالی که آگاه است سرانجام سرودن این قصیده چیزی جز به زندان افتادن او یا قتلش نیست. مدح بزرگترین چهره علوی در آن زمان یعنی امام سجاد(ع) درست در معنای رویارویی با خاندان اموی است.

«شعر جامی در قالب مثنوی و به روش آزاد، صورت گرفته است. قصیده میمیه فرزدق در نسخه‌های مختلف بین ۲۷ تا ۳۰ بیت آمده، حال آنکه مثنوی مولانا جامی در ۴۳ بیت است که بخشی از آن ماجرای دیدار هشام بن عبدالملک و امام زین العابدین را شامل می‌شود. قصیده فرزدق در بحر بسیط و سروده جامی در بحر خفیف است. ابتکار جامی در تغییر قالب از قصیده به مثنوی است تا با آزادی تمام و حفظ امانت به ترجمه اثر پردازد» (محسنی‌نیا و بهره‌ور، ۱۳۸۵: ۱۹۶).

البته شرح رویداد و عوامل جانبی سرایش قصیده فرزدق در ۱۳ بیت فارسی ثبت شده است و ۲۷ بیت هم به اصل قصیده اختصاص یافته است. در ۲۰ بیت هم جامی به خشم هشام و حسد و آفات آن پرداخته است. در ۲۱ بیت هم شاعر ماجرای هدیه امام علی بن حسین(ع) به فرزدق اشاره کرده است. او اهل بیت را به ابر پر بخشش همانند کرده که اگر چیزی را بدهند دیگر باز نمی‌ستانند. سپس در ۱۱ بیت بعدی به عشق خود به اهل بیت(ع) می‌پردازد و بر این باور است که عشق به آنها آنقدر مهم است که از سرزش هیچ سرزنشگری هراسی ندارد و اگر این محبت به آنها باعث می‌شود که او را رافضی خوانند، مهم نیست بلکه پیروی از آنها برایش از واجبات دین است. این اشراف جامی به موضوع و ژرف‌اندیشی او حاکی از آگاهی عمیق وی از رویدادها و منابع اصیل تاریخی است که واقعاً این نگرش و وسعت اطلاعات، خود کلاس درس و عبرتی است که امروزه جامعه ما به شدت به آن نیازمند است. در مثنوی که جامی با توجه به قصیده فرزدق سروده، از کلمات و عبارات موجود در قصیده سجاده نیز بهره گرفته است. می‌توان گفت که جامی به خوبی مقام امام سجاد(ع) را در شعرش به فارسی نشان داده است و به همان قدرتی که شعر فرزدق در زمان خود رسیده جامی نیز در زمان خودش و حتی در حال به آن نایل آمده است. هر دو شاعر مطلع قصیده خود را با آوردن نام مقدس‌ترین اماکن اسلامی آغاز کرده‌اند.

فرزدق در قصیده‌اش این کلمات و اسامی را آورده است: بطحاء، الحلّ و الحرم، البیت و غیره. جامی نیز در سه بیت آغازین خود از این کلمات استفاده کرده است: مکه، زمزم، بوقییس، خیف، منا، حطیم، ناودان، مقام ابراهیم،

مروه و مسعی، صفا و حجر و عرفات و ... علاوه بر آن از همان کلماتی که فرزددق آورده نیز به تکرار بهره فراوان برده است.

بطحاء: وادی مکه معظمه است و گاه از آن برداشت همان مکه دریافت می‌شود. بوقبیس: نام کوهی در جوار مکه. خیف: سفیدی در کوه سیاه که پشت کوه ابوقبیس است. منا: جایگاهی در مکه که حاجیان در آنجا قربانی می‌کنند. حل: اطراف حرم را از سرزمین مکه گویند و منظور از حرم مکه است و منظور از بیت، بیت‌الحرام است. حطیم: دیواری است بیرون خانه کعبه از سوی مغرب یا سنگ کعبه مابین رکن و زمزم و مقام می‌باشد (دهخدا، ذیل واژه). فرزددق در بیت دوم و سوم نیای امام زین العابدین را معرفی می‌کند که به امام علی بن ابیطالب (ع) و فاطمه (س) دختر پیامبر خاتم (ص) می‌رسد، به منظور بیشتر خجل کردن هشام که در برابر امام سجاد خود را به تغافل زده است؛ چرا که در میان اعراب از دیر زمان به داشتن اجداد فخر می‌فروخته‌اند و در اینجا در مقام و بزرگی اجداد امام هیچ‌گونه شکی نیست (مجله دانشکده ادبیات، ۱۳۵۸: ۳۱۱).

۶. مذهب فرزددق و جامی

«اندیشه تصوف و عرفان در قرن‌های ششم و نهم که بخش مهمی از دنیای اسلام را زیر نفوذ و سیطره خود داشت، مخالف تعصبات مذهبی بود و به علت قرابت و نزدیکی با تشیع در مفهوم امامت و ولایت، راه تفاهم را هموارتر ساخت. در واقع، اندیشه تفاهم و هم‌سخنی، از سوی صوفیان اهل سنت، آغاز و به تدریج راه برای نزدیکی هموار شد. آثار این سه سده پر از گرایش‌های شیعی است، هرچند برخی از این متصوفه، به طور رسمی خود را بر مذهب اهل سنت می‌دانند اما سرانجام این تفاهم‌ها و هم‌سخنی‌ها، وارد مرحله‌ای شد که از آن به تسنن دوازده امامی تعبیر می‌شود» (سرمد محمدی، ۱۳۸۷: ۱۶۴ و ۱۶۳).

جامی اهل تسنن است؛ اما ارادت خاصی به اهل بیت (ع) دارد. این موضوع در ترجمه‌ای که از قصیده سجادیه انجام داده که هدف پژوهش ما نیز هست و همینطور اشعار دیگری که در مدح خاندان نبوت سروده به اثبات می‌رسد. مثلاً در شعری که در منقبت امام علی بن موسی الرضا (ع) سروده اینگونه ایشان را مدح کرده است.

سلام علی آل طه و یاسین	سلام علی آل خیر النَّبیین
سلام علی روضه حلّ فیها	امام یباهی به الملک و الدّین
امام به حق شاه مطلق که آمد	حریم درش قبله‌گاه سلاطین
چو جامی چشد لذّت تیغ مهرش	چه غم گر مخالف کشد خنجر کین

(جامی، ۱۳۸۵: ۵۹۸).

و در جایی در مدح سیدالشهداء (ع) اینگونه بیان می‌کند:

کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین	هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین
خدّام مرقدش به سرم گر نهند پای	حقا که بگذرد سرم از فرق فرقدین
کعبه به گرد روضه او می‌کند طواف	رکب الحججج این تر و حون این آین
جامی گدای حضرت او باش تا شود	با راحت وصال مبدل عذاب بین

(همان: ۵۹۸).

«اما با این حال او را متهم به ضدیت با شیعه کرده‌اند و علت آن، این بوده است که: اولاً با شیعیان افراطی (غلات) عصر خودش که مدعی بودند قبر امام علی (ع) در اطراف بلخ است و اکنون به‌عنوان مزار شریف مورد

احترام است، مخالفت نمود. ثانیاً گفته است ابوطالب اسلام نیاورده و از دنیا رفت. ثالثاً مشایخ تصوف و عرفان شیعه را در کتاب نفحات الانس ذکر نکرده و رابعاً سب و لعن خلفای ثلاثه را جایز نشمرده است و این‌ها را دلیل بر ضد شیعه بودن او گرفته‌اند. از نظر اعتقادی اشعری مذهب و در فروع حنفی و از مشایخ سلسله نقشبندی و پیرو ابن عربی است» (آشوری، ۱۳۸۴: ۱۰۲ و ۱۰۱).

این موارد از دلایلی است که جامی را ضد شیعه بدانند، مخصوصاً در بیان این امر که ابوطالب پدر امام علی (ع) مسلمان نبوده و از دنیا رفته است؛ اما شاید این امر را اینگونه بتوان بیان کرد که جامی شاعری بوده است که در زمان او هر کسی از روستا و شهر، افرادی که گمنام و بی نشان بوده‌اند خود را به خاندان نبوت متصل می‌ساخته و ادعا می‌کردند که از نسل ایشانند. شاعران نقش روزنامه‌نویس امروزی را در زمان خود ایفا می‌کردند و جامی نیز به خاطر علاقه‌ای که به این خاندان داشته برای اینکه هر شخصی خود را به آن‌ها نسبت ندهد در قسمت‌هایی از سلسله الذهب به آل پیامبر استخفاف کرده با این حال در بیشتر آثارش آنان را مدح کرده است و آنان را برترین خاندان می‌شمرد (جامی، ۱۳۷۰: ۱۴-۱۰).

علاوه بر این جامی در قسمت‌های مختلف به مدح امام علی (ع) پرداخته و به ایشان بسیار ارادت دارد مثلاً در این شعر:

قد بدا مشهده مولای نحوا جملی	که مشاهد شد از آن مشهدم انوار جلی
رویش آن مظهر صافیست که بر صورت اصل	آشکار است درو عکس جمال ازلی
چشم از پر تو رویش به خدا بینا شد	جای آن دارد اگر کور شود معتزلی
زنده عشق نمرده است و نمیرد هرگز	لایزالی بود این زندگی و لم یزلی
دعوی عشق و تولا مکن ای سیرت تو	بغض ارباب دل از بی‌خردی و دغلی
چون ترا چاشنی شهد محبت نرسید	از شه نخل چه حاصل ز لباس عسلی
جامی از قافله سالار ره عشق ترا	گر بیرسند که آن کیست؟ علی گوی، علی

(جامی، ۱۳۸۵: ۶۱۰).

و در جایی دیگر جامی در وقت زیارت مرقد امام علی (ع) در نجف قصیده‌ای در مدح ایشان سروده با این ابیات:

أصبحت زائراً لک یا شحنة النجف	بهر نثار مرقد تو نقد جام به کف
تو قبله دعایی و اهل نیاز را	روی امید سوی تو باشد ز هر طرف
رو کرده‌ام ز جمله اکناف سوی تو	تا گیریم ز حادثه دهر در کف
دارم توقع آنکه مثال رجای من	یابد ز فضل کلک تو توفیق لاتخف
می‌بوسم آستانه قصر جلال تو	در دیده اشک عذر ز تقصیر ماسلف

(جامی، ۱۳۷۰: ۱۳ و ۱۲).

جامی همچنین کتابی به نام شواهد النبوه دارد که در آن پس از بیان ویژگی‌ها و معجزات پیامبر (ص) به ذکر کرامات اولیاء و اهل بیت و خلفای ثلاثه و اصحاب و تابعین می‌پردازد. جامی در واقع این کتاب را فقط بدین منظور تالیف کرده نه برای بیان فصاحت ادبی خویش (آشوری، ۱۳۸۴: ۱۰۲).

«جامی وقتی به بخش معجزات و کرامات امامان معصوم (ع) می‌رسد نشان می‌دهد که یک سنّی تفضیلی است، یعنی از طرفی مشارکت با اهل سنت در قبول خلفای راشدین و عدم سبّ و لعن آن‌ها و از طرف دیگر با ترجیح و تفضیل علی (ع) بر خلفای ثلاث، مثل یک شیعی خالص، دوستی خود را به خاندان نبوت به اثبات می‌رساند و در بخش دوم از رکن ششم وقتی معجزات و کرامات امامان (ع) را بیان می‌کند، از علی (ع) به‌عنوان امام اول شیعیان یاد کرده و به تفضیل به فضایل آن حضرت پرداخته است و از جهت کمی و کیفی او را در خلفای ثلاث برتری داده به-طوری که برای هر سه خلیفه (ابوبکر و عمر و عثمان) یازده کرامت برشمرده و در حالی که در حق علی (ع) به تنهایی سی کرامت نقل نموده و بقیه امامان را به‌عنوان امام شیعیان یاد کرده است، و از نظر کیفی روایاتی که نمایانگر برتری و اولویت امام علی (ع) را می‌رساند، صادقانه بیان می‌کند؛ مثل گزارش جنگ خیبر و پای نهادن علی (ع) بر کتف رسول خدا (ص) در روز فتح مکه و ...» (همان: ۱۰۳).

جامی با اینکه اهل تسنن حنفی است اما دیدگاهش به دیدگاه شافعی، امام بزرگ اهل تسنن، نزدیک است و مانند او که رافضی را ملحد و کافر نمی‌داند وی نیز چنین نظری دارد و در جایی از سلسله الذهب این دیدگاه شافعی را به صورت شعر بیان می‌کند:

شافعی آنکه سنت نبوی	ز اجتهاد قویم اوست قوی
بزبان فصیح و لفظ متین	گفت در طی شعر سحر آئین
گر بود رفض حب آل رسول	یا تولا بخاندان بتول
کو گوا باش آدمی و پری	که شدم من ز غیر رفض بری
کیش من رفض و دین من رفض است	رفع من رفض و مابقی خفض است

(جامی، ۱۳۷۰: ۱۴۶).

در وصف آیه تطهیر نیز در سلسله الذهب دارد:

معنی إِمَّا پَرِيدُ اللَّهِ	آن بود پیش عارف آگاه
که خدا را ز لوث رجس و فساد	هست تطهیر اهل بیت مراد
اهل بیت طهارتند اینها	نور چشم بصارتند اینها
اختر برج شرع و ایمانند	گوهر درج صدق و احسانند

(همان، ۱۴۸).

۷. تأثیر تصوّف بر جامی

به باور علی اصغر حکمت، یکی از خصائص قرن نهم انبساط عقائد متصوفه می‌باشد که این عقائد و افکار در شرق و غرب ممالک اسلامی در آن زمان انتشار و رواج بلیغ یافت. احترام و تعظیمی که تیمور به مشایخ فقر و بزرگان خانقاه می‌نهاد در کتب تواریخ ظفرنامه‌های تیموری و غیر آن مبسوطاً ذکر شده است (حکمت، ۱۳۲۰: ص ۶). یک فرقه معتدل ولی متعصب در تسنن و موافق با سلاطین زمان در ماوراءالنهر به وجود آمد که در اواخر قرن هشتم انتشار و انبساطی زائدالوصف حاصل نمود و این جماعت همانا فرقه نقشبندیه هستند که مؤسس و یا مجدد آن خواجه بهاءالدین عمر بخاری (درگذشته ۷۹۱هـ) می‌باشد و بخارا و سمرقند تا اقصای خراسان و بعدها در هندوستان مردم بیشماری به این فرقه گرویده و رواجی عظیم حاصل نمود (همان، ص ۷). جامی که تحصیلات نخستین او در هرات و سمرقند بود در آغاز شباب با بزرگان این سلسله آشنا شد و در مهد عقائد ایشان پرورش یافت و دست

ارادت به دامان مولانا سعد الدین کاشغری (درگذشته ۸۶۰هـ) که از پیشوایان آن فرقه است زده (همان، ص ۸). جامی در کتاب نفحات الأنس خود که یکی از سه گانه طبقات متصوفه است از این دو به نیکی بسیار یاد کرده است (جامی، ص ۲۵۰، ۲۶۱). جامی در مثنوی تحفه الأحرار که آن را به نام خواجه عبیدالله أحرار (درگذشته ۸۹۵هـ) شیخ و پیشوای نقشبندی به نظم آورده انتساب خود را به این سلسله به صراحت تمام بیان کرده است:

زد به جهان نوبت شاهنشهی کوکبه فقر عبیداللهی
آنکه ز حریت فقر آگه است خواجه احرار عبیدالله است

در چنین محیطی که سراسر علاقه و ایمان به پیشوایان فقر و پیران طریقت بود، جامی نشو و نما یافت و خود یکی از بزرگان این طائفه گردید (حکمت، ص ۹). «آنچه که از همه به حقیقت نزدیک تر می‌نماید، آن است که از آنجا که شهر هرات در اواخر قرن نهم محل امتزاج عقاید شیعه و سنی بوده و اندک زمانی پس از آن با روی کار آمدن صفویان، تشیع مذهب رسمی و سراسری ایران گردید، پس می‌توان نتیجه گرفت که بین عقاید شیعه و سنی در آن زمان فاصله و اختلافی چندان وجود نداشته و تنازع بین این دو، به مانند تنازع بین اشاعره و معتزله، در حداقل ممکن بوده است» (محسنی و رضایی زاده، ۱۳۸۴: ۱۶۷).

تصوف دارای معانی گوناگونی است که علت آن هم برخاسته از اشتقاقانی است که متصوفه بیان کرده‌اند «تصوف یک معنا دارد و هم هزاران» و اگر چه واژه‌ها گوناگونند ولی از لحاظ معنی به هم نزدیکند (سهروردی، ۱۹۸۳م: ص ۵۷). شناخت اهل متصوفه و شناساندن آنها هم کاری است بس سخت و به قول شمس تبریزی «شناخت این قوم مشکل تر از شناخت حق است! آن را به استدلال توان دانستن!... اما آن قوم که ایشان را همچو خود می‌بینی بصورت ظاهر، ایشان را معنی دیگر است، دور از تصور تو و اندیشه تو!» (صاحب زمانی، ۱۳۵۱: ص ۳۰۱).

این طریقت، مکتبی بوده که در قرن نهم رواج داشته است؛ اما در واقع ریشه آن به قبل از این قرن باز می‌گردد. نقشبند در اصل به حرفه‌ای در گذشته اطلاق می‌شده که افراد حاضر در این حرفه به نقاشی و نقش‌انگاری در هنرهای گوناگون از جمله نقاشی و معماری می‌پرداخته‌اند:

«نقشبندی، حرفه‌ای در قدیم بود که عمدتاً به نقاشی کردن و نقش انداختن اطلاق می‌شده است. این حرفه در هنرهای مختلف اعم از بافندگی، معماری، نقاشی، کتاب‌آرایی و... و مهم‌تر از همه در هنرهای کاربردی در معماری رایج بوده است و سران نقشبندیه نیز به دلیل دارا بودن زیر مجموعه‌هایی از حرف فوق، به این نام منتسب شده‌اند» (شکاری نیری، ۱۳۸۵: ۴۰).

مؤسس مکتب نقشبندیه فردی به نام خواجه بهاءالدین محمد بخاری (۷۱۷-۷۹۱هـ ق / ۱۳۱۸-۱۳۸۹م) است. البته این موضوع که تنها مؤسس واقعی مکتب نقشبندیه خواجه بهاءالدین است نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا طریقت او ادامه تصوف خواجه عبدالخالق غجدوانی (۵۷۵-۶۱۷هـ ق / ۱۱۷۹-۱۲۲۰م) است. بهاءالدین از جانشینان عبدالخالق است و تصوف نقشبندیه او در واقع آمیخته‌ای است از تعالیم طریقت عبدالخالق غجدوانی و طریقت بهاءالدین بخارایی. این اعتقاد در میان صوفیه نقشبندی وجود دارد که سلسله مکتب آنها به خلیفه اول، ابوبکر، باز می‌گردد. «سلسله نقشبندیه برخلاف دیگر سلاسل تصوف اسلامی سلسله نسب اقطاب به خلیفه اول می‌رسد و سلسله به بایزید بسطامی منتهی شده و بایزید را شاگرد امام صادق (ع) و آن حضرت جانشین قاسم بن محمد بن ابی‌بکر است که قاسم مرید محمد بن ابی‌بکر و او دست ارادت به سلمان فارسی و وی دست ارادت به ابی‌بکر داده است» (مدرسی چهاردهی، ۱۳۵۳: ۸۱۴).

درباره انتساب جامی به متصوفه نقشبندیه و اصول و باورهای آنها علی اصغر حکمت به تفصیل سخن گفته است (حکمت، ۱۳۲۰: ص ۱۵۱ به بعد) و یکی از دلایل گرایش جامی به باورهای شیعی را شهر هرات می‌داند. و معتقد است که این شهر در قرن نهم محل امتزاج عقاید شیعیان خراسان و عراق و سنیان افغانستان و ترکستان بوده و

جامی که قسمت عمده عمر خویش را در آن شهر گذارنده و با تحولات عقاید مذهبی آن زمان هم عنان بوده زماناً و مکاناً در موقعی واقع شده بود که نه از طریقه عامه روگردان می‌توانست شد و نه مبادی امامیه را به تمامی انکار می‌توانست کرد. از این رو همواره در سخنان او همواره تجلیل و اعتراف به خلفاء راشدین و صحابه نبی قرین اعتراف به فضائل ائمه اثنی عشر می‌باشد (همان، ص ۱۳۴). خلاصه اینکه جامی استادی است در ادب و عرفان که بدون تعصب سنی مذهب بوده و دل در گرو عقاید امامیه داشته است. چنانکه علامه محمد تقی مجلسی در شرح «من لایحضره الفقیه» روایت کرده است که شخصی در مجلس جامی نقل کرد که زنی فرزدق شاعر را در خواب دید و از حال وی پرسید. فرزدق گفت که حق تعالی مرا آمرزید به سبب قصیده‌ای که در حضور هشام بن عبدالملک در مدح علی بن الحسین (ع) گفته‌ام و مرحوم مجلسی گفته است که ملاجامی با وجود همه ناصیبتی که داشت گفت که سزاوار است حق تعالی جمیع عالمیان را به برکت آن قصیده بیامرزد». (حکمت، همان، ص ۱۴۳). در مورد شجره‌نامه طریقت نقشبندیه و انتساب آن و حتی بزرگان این فرقه به (قاضی، ۱۳۸۸: ۳۶ و ۳۵) مراجعه کنید.

۱-۷ وحدت وجود

اصولاً رایج‌ترین مفهوم متصوفه شاید وحدت وجود و وحدت ادیان باشد و همین باعث می‌شود که همه انسان‌ها را به تعبیر قرآن «کنفس واحده» بدانند و در صورت تحقق این هدف متعالی، اختلاف میان ادیان و حتی مذاهب از میان می‌رود. نگرش وحدت وجودی بسیار ریشه‌دار است و می‌توان آن را در آراء و اندیشه‌های «سقراط، الیائیان، تالس، رواقیون، افلاطون، نوافلاطونیان (علی‌الخصوص افلوپتین)، اریگن، برونو، یاکوب بومه، اسپینوزا، گوته، لسینگ، شلایرماخر، فیخته، شلینگ، هگل و حتی وایتهد در غرب، مکات و شعب مختلف آیین هندو، ذن، آیین بودا، آیین تائوئیسم و تصوف اسلامی در شرق» (استیس، ۱۳۷۵: ص ۳۱۴) یافت. نظریه وحدت وجود می‌گوید، وجود عین وحدت است یعنی وجود، یک حقیقت بیش نیست؛ اما دارای دو وجه اطلاق و تقیید است. وجود در اصل هیچ تعینی ندارد، ولی چون در جامه اسماء و صفات تجلی می‌کند صورت‌های عالم کثرت پدیدار می‌گردد مانند آفتاب که بر کنگره‌ها می‌تابد و سایه‌های متعدد پدید می‌آید، پس وجود، عین وحدت است؛ اما این وحدت از نوع وحدت عددی و نوعی و جنسی نیست، بلکه وحدت حقیقی است. مولوی از حیث مشرب، وحدت وجودی است (زمانی، ۱۳۸۲: ص ۶۲).

منبسط بودیم و یک جوهر همه بی سرو بی پا بدیم آن سر همه
یک گهر بودیم همچون آفتاب بی گره بودیم و صافی همچو آب
چون به صورت آمد آن نور سره شد عدد چون سایه های کنگره
کنگره ویران کنید از منجینق تا رود فرق از میان این فریق

(مولوی، ۱۳۸۲: ص ۳۴).

مساله وحدت وجود از اندیشه‌های بنیادین تصوف اسلامی است که از زمان بایزید بسطامی (درگذشته ۲۶۱هـ) مطرح بوده است. ولی در قرن ششم و هفتم هجری به ظهور شیخ محیی‌الدین ابن عربی (درگذشته ۶۳۵هـ)، رنگ و رونق تازه گرفت؛ برای اینکه ابن عربی آن را جزو ارکان عمده و مبانی مهم مشرب فلسفی و عرفان علمی خود قرار داد (همایی، ۲۵۶۳ش: ص ۲۱۹). این وحدت و یگانگی جز از راه عشق و ناپدیدار شدن عاشق در معشوق به دست نیاید، عارفان برآنند که هر چه هست، وجود هستی ناست نه هستی، بسان مظهری است که در آینه پیداست. نگرش دیگر وحدت وجود چنین است که انسان همه طبیعت و هستی خود را در یگانگی ببیند، به گونه‌ای که همه، سودای رسیدن به کمال در سر می‌پروراند. اعتقاد به وحدت وجود باعث از برداشته شدن بینونت خدا و خالق می‌شود. طبیعت و تاریخ بلکه همه پهنه هستی رنگ و بویی پیدا می‌کند و چون در این نظریه، انسان به عنوان بالاترین تجلی

خداوندگار محسوب می‌شود، دارای ارزش‌های ویژه‌ای می‌شود که احترامش در هر کیش و فرهنگ و رنگ و نژاد واجب است.

۷-۲ وحدت ادیان و مذاهب

همه کوشش‌هایی که برای یک تقریب ریشه‌دار با دین‌ها و مذاهب دیگر توسط مسلمانان صورت می‌گیرد، می‌تواند و باید بر شالوده‌های محکم قرآن کریم و سنت نبوی (ص) بنا شود و در مرحله بعد این کوشش‌ها توسط صوفیانی بزرگ مثل ابن عربی و مولانا جلال الدین بلخی به صورتی بنیادین نشر و گسترش یافت. کوشش ابن عربی بر آن بود که با نفوذ در قلب آداب و شعائر ظاهری - که خود جزء لازم و لاینفک از دین است و از «عالم غیب» به وحی نازل شده، و اگر آدمی بخواهد به حیات معنوی واقعاُ ثمربخشی برسد، باید بر طبق آنها عمل کند - سطح ظواهر دین را به مرتبه بلندتری برساند. از طریق همین جنبه‌های صوری و ظاهری دین، نه از طریق انکار و طرد آنها بود که ابن عربی و دیگر متصوفان می‌کوشیدند تا به معنای درونی و کلی وحی برسند.

او به این حقیقت دست یافته بود که شرایع الهی همه راه‌هایی هستند که به یک مقصد می‌رسند و چون کسی درست به آداب یک دین آسمانی عمل کند مثل این است که به همه ادیان ایمان آورده باشد. در شعر معروف خود که همه به آن استشهاد می‌کنند می‌گوید:

لَقَدْ صَارَ قَلْبِي قَابِلًا كُلِّ صُورَةٍ
فَمَرَعِي لِعِزْلَانٍ وَ دِيرٍ لِرُهْبَانٍ
وَ بَيْتٍ لِأَوْتَانٍ وَ كَعْبَةٍ طَائِفٍ
و الْأَوَاحِ تَوْرَاهِ وَ مُصْحَفٍ قُرْآنِ
أَدِينُ بَدِينِ الْحُبِّ أَنِّي تَوَجَّهْتُ
رَكَائِبُهُ فَالْحُبُّ دِينِي وَ إِيْمَانِي

(ابن العربی، ۲۰۰۵: ص ۶۲).

«قلب من گنجایش هر صورتی را پیدا کرده است، چراگاه آهوان است و صومعه راهبان، گاهی بتخانه است و گاهی کعبه حاجیان و الواح تورات و کتاب قرآن. من پیرو دین عشقم: راهی که ناقه عشق برود، همان دین من است و ایمان من»

یا سلطان العاشقین ابن فارض (۵۷۶-۶۳۲هـ) که جامی به شدت متأثر از اوست و تائیه کبری او را به شعر فارسی برگردانده است (نگاه کنید به: تائیه عبدالرحمن جامی، تصحیح دکتر صادق خورشیا، تهران، ۱۳۷۶: ص ۱۳۸؛ و الخوری، امین، ۱۹۰۴: ص ۱۲۹) می‌گوید:

وَ مَا عَقَدَ الزَّنَارَ سَوَى حَكَمًا سَوَى يَدِي
وَ مَا عَقَدَ الزَّنَارَ سَوَى حَكَمًا سَوَى يَدِي
در حکم غیر دستم زَنَار را نبست
وَمَنْ نَارَ بِالتَّنَزِيلِ مَحْرَابُ مَسْجِدِ
وَمَنْ نَارَ بِالتَّنَزِيلِ مَحْرَابُ مَسْجِدِ
مسجد اگر مضمیست به قرآن ز نور حق
وَأَسْفَارُ تَوْرَاهِ الْكَلِيمِ لِقَوْمِهِ
وَأَسْفَارُ تَوْرَاهِ الْكَلِيمِ لِقَوْمِهِ
احبار می‌کنند به تورات بهر قوم
وَ إِنْ حَرَّ لِلْأَمْجَازِ فِي «الْبُدِّ» عَاكِفٌ
وَ إِنْ حَرَّ لِلْأَمْجَازِ فِي «الْبُدِّ» عَاكِفٌ
عاکف اگر به قبله کند سجده سنگ را
وَ مَا عَقَدَ الزَّنَارَ سَوَى حَكَمًا سَوَى يَدِي
هم باز از یدم شد این حل عقدتی
فَمَا بَارَ بِالْأَنْجِيلِ هَيْكَلُ بَيْعَةٍ
فَمَا بَارَ بِالْأَنْجِيلِ هَيْكَلُ بَيْعَةٍ
هم می‌نشد خراب به انجیل بیعتی
يُنَاجِي بِهَا الْأَحْبَارُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ
يُنَاجِي بِهَا الْأَحْبَارُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ
از لطف حق تضرع در کل بیعتی
فَلَا وَجْهَ لِلْإِنْكَارِ بِالْعَصِيَّةِ^۱
فَلَا وَجْهَ لِلْإِنْكَارِ بِالْعَصِيَّةِ^۱
انکار آن نباشد وجه از عصوبتی

^۱. الزنار: کمربند مسیحیان، نار: روشن شد، التنزل: القران بار: نابود شد، بیعه: کنیسه مسیحیان، البد: بت بودائیان

جامی با زبان و ادبیات عربی بسیار آشنا بوده است و شاید اشاره به چند اثر او در این زمینه برای این مدعا بسنده باشد: شرح کافیة ابن حاجب معروف به شرح ملاً جامی، الدرّة الفاخره؛ رسالۀ التوحید؛ شرح دعاء القنوت؛ نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص و شرح فصوص الحکم ابن عربی. به باور صادق خورشاه (تائیه جامی، ۱۳۷۶: ص ۳۶). جامی از بزرگترین مروّجان اندیشه‌های عرفانی ابن عربی در ایران و کشورهای جهان اسلام به ویژه ترکیه و پاکستان و افغانستان و تاجیکستان به شمار می‌آید. جامی به خوبی توانسته است حول محور اهل بیت پیامبر (ص) به وحدت اسلامی بیندیشد و همه اختلافات مذهبی را در عشق به آنها محو گرداند. او خود گفته است که:

أنا مولی لهم و مولی القوم کان منهم و لا أخاف اللّوم
 مست عشقند عاشقان دایم لایخافون لؤمه اللائم
 چون بود عشق عاشقان درسم کی ز کید منافقان ترسم
 این نه رفض است محض ایمان است رسم معروف عرفانست
 رفض اگر هست حبّ آل نبی رفض فرض است بر ذکی و غبی

و با آنکه اینگونه صریح به انتقادات و سرزنش مخالفان اهل بیت (ع) پاسخ می‌دهد به اعتقاد امام شافعی نزدیک می‌شود که معتقد بود که «لو کان رفضاً حبّ آل محمد فلیشهد الثقلان أنّی رافض» و همین سخن وی را به شعر فارسی بر می‌گرداند. (جامی، هفت اورنگ، ص ۱۴۶).

۸. نتیجه‌گیری

عبدالرحمن جامی از ادیبانی بود که غرق در دریای بی کران عشق الهی بود و مانند ابن فارض مصری شیفته و سوخته این عشق بود و به خاطر همین نعمت الهی به مفهوم انسان کامل نظر داشت و همچون بسیاری دیگر از متصوفه و ادیبان دارای نگرش عرفانی مثل ابن عربی و مولوی به وحدت وجود، وحدت ادیان و مذاهب گرایش خاصی داشت. این نگرش باعث نشد که در خود فرو رود و از دنیای اطراف خود غافل باشد بلکه مهمترین منابع صوفیانه، تاریخ اسلام و دیوان‌های فارسی و عربی شاعران بزرگ و کوچک‌تر را مطالعه کرده بود و آثار این میراث تمدن بزرگ بشری و اسلامی در اشعار و سلوک وی در زندگی به خوبی بازتاب داشت. آنچه که می‌توان از میان این تحقیق بدان دست یافت چکیده‌وار ارائه می‌شود.

۱. اثرپذیری جامی از قصیده میمیه یا سجاده فرزدق بسیار عمیق است به طوری که تمام جزئیات آن را در بر دارد و علاوه بر این، عوامل تاریخی و تأثیرات سیاسی و بازتاب قصیده او را به خوبی به شعر فارسی منتقل کرده است.
۲. علاوه بر ورود واژگان و اصطلاحات مورد کاربرد فرزدق، جامی با اشراف به تاریخ اسلامی و اعلام و اسامی خاص تا حدودی بهتر از فرزدق توانسته است به معرفی و تبیین شخصیت امام سجاد (ع) پردازد؛ هر چند که همواره او به پیشینیان خود احترام می‌گذارد و به اصل «الفضل للمتقدم» معترف است.
۳. با وجود اختلاف مذاهب اسلامی در برخی موضوعات که بیشتر حول مفاهیم سیاسی و حکومت‌داری می‌گردد، اهل بیت گرامی پیامبر (ص) می‌توانند محور اتحاد و همبستگی امت بزرگ اسلامی باشند و جامی به خوبی توانسته است این نگرش را بازتاب دهد.
۴. نزدیک شدن به اعتقادات عرفانی و مطالعه آثار بزرگان و ادیبان دارای این رویکرد دینی ادبی می‌تواند نقشی بسیار مهمی در ایجاد وحدت میان مسلمانان داشته باشد که با تحقق این دستاورد مهم موجبات نوزایی تمدن پرشکوه اسلامی فراهم شود.

منابع و مأخذ

۱. آشوری، حسین؛ «شواهد النبوه لتقویه یقین اهل الفتوه»؛ کتاب‌های اسلامی، شماره ۲۱، تابستان ۱۳۸۴؛ ۱۰۴-۱۰۱.
۲. استیس، و.ت؛ عرفان و فلسفه؛ ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ اول، بی‌جا: سروش، ۱۳۷۵.
۳. ابن‌الثیر، عز‌الدین ابوالحسن علی بن محمد الجزری؛ *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*؛ بیروت: دارالفکر، ۱۹۸۹/۱۴۰۹ م.
۴. ابن‌ثیر، *الکامل*؛ ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱ ش.
۵. ابن جوزی، ابوالفرج بن عبدالرحمن بن علی؛ *المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک*؛ تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، الطبعة الأولى، بی‌جا: دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۲/۱۴۱۲ م.
۶. ابن‌سعد، محمد بن سعد کاتب واقفی؛ *طبقات*؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴ ش.
۷. ابن‌کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر ابن‌کثیر دمشقی؛ *البدایة و النهایة*؛ بیروت: دارالفکر، ۱۹۸۶/۱۴۰۷ م.
۸. ابن‌عماد الحنبلی دمشقی، شهاب‌الدین ابوالفلاح عبدالرحمن بن احمد؛ *شذرات الذهب*؛ تحقیق الأرنؤوط، الطبعة الأولى، بیروت و دمشق: دار ابن‌کثیر، ۱۹۸۶/۱۴۰۶ م.
۹. ابن‌العربی، محیی‌الدین بن علی؛ تحقیق عبدالرحمن المصطاوی، الطبعة الأولى، بیروت: دارالمعرفة، ۲۰۰۵/۱۴۲۵ م.
۱۰. أبو عبیده، معمر بن المثنی؛ *شرح نقائض جریر و الفرزدق*؛ تحقیق محمد ابراهیم حور و ولید محمود خالص، الطبعة الثانية، الإمارات: المجمع الثقافی أبو ظبی، ۱۹۹۸ م.
۱۱. البزازی، حسین؛ *ابعد القلائد فی تخمیس اروح القصائد*؛ بیروت: شركة الأعلمی للمطبوعات، ۲۰۱۰ م.
۱۲. الخوری، امین؛ *جلاء الغامض فی شرح دیوان الفارص*، الطبعة الرابعة، بیروت: المطبعة الادبیة، ۱۹۰۴.
۱۳. الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی؛ *رجال الکشی اختیار معرفة الرجال*؛ المحقق السید مهدی الرجائی و حسن المصطفوی، دانشگاه مشهد: انتشارات مرکز تحقیقات و مطالعات دانشکده الهیات و معارف اسلامی، بی‌تا.
۱۴. «ترجمه مثنوی و منظوم و شرح قصیده میمیه فرزدق شاعر نامبردار دوره اسلامی در مدح امام علی بن‌الحسین ملقب به زین‌العابدین و سید الساجدین»؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۹۹-۱۰۰، تابستان ۱۳۵۸؛ ۳۳۳-۳۰۸.
۱۵. جامی، عبدالرحمن؛ *مثنوی هفت اورنگ*؛ تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، چاپ ششم، تهران: گلستان کتاب، ۱۳۷۰.
۱۶. «تأییه عبدالرحمن جامی»؛ تصحیح دکتر صادق خورشیا، چاپ اول، تهران: نشر میراث مکتوب و نشر نقطه، ۱۳۷۶ ش.
۱۷. «کلیات دیوان جامی»؛ مقدمه فرشید اقبال، چاپ اول، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۸۵.
۱۸. «نفحات الأنس»؛ تصحیح دکتر محمود عابدی، بی‌جا: نشر سخن، بی‌تا.
۱۹. حکمت، علی اصغر؛ *جامی تحقیقات در تاریخ احوال و آثار منظوم و مثنوی خاتم الشعراء*؛ تهران: چاپخانه بانک ملی ایران، ۱۳۲۰.
۲۰. دهخدا، علی‌اکبر؛ *لغت‌نامه دهخدا*؛ چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۲۱. رنجبر، مقصود؛ «امام سجاد (علیه السلام) در آثار شهید مطهری»؛ فرهنگ کوثر، شماره ۵۷، بهار ۱۳۸۳؛ ۵۶-۴۸.
۲۲. زمانی، کریم؛ *میناگر عشق (شرح موضوعی مثنوی معنوی)*؛ چاپ اول، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.
۲۳. سرمد محمدی، حسین؛ «گزارشی از یک کتاب: جامی و شواهد النبوه و هم‌سخنی بین مذاهب اسلامی»؛ اندیشه تقریب، بهار ۱۳۸۷؛ ۱۸۰-۱۶۱.
۲۴. سهروردی، عبدالقهار بن عبدالله؛ *عوارف المعارف*؛ الطبعة الثانية، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۹۸۳.
۲۵. سید مرتضی؛ *أمالی*؛ بیروت: دار الفکر العربی، بی‌تا.

۲۶. شکاری نیری، جواد؛ «حرفه نقشبندی، فرقه نقشبندیه (نقشبندان عارف، عارفان نقشبند)»؛ کتاب ماه هنر، شماره ۴۴-۹۳، خرداد و تیر ۱۳۸۵؛ ۴۶-۴۰.
۲۷. صاحب زمانی، ناصر الدین؛ خط سوم؛ چاپ اول، تهران: مطوعاتی عطائی، ۱۳۵۱.
۲۸. طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.
۲۹. فرزددق، ابوفراس همام بن غالب؛ دیوان الفرزدق؛ بیروت: دار صادر، بی تا.
۳۰.؛ دیوان الفرزدق؛ تصحیح و شرح علی فاعور، الطبعة الاولى، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷هـ/۱۹۸۷م.
۳۱.؛ دیوان الفرزدق؛ بیروت: دار بیروت للطباعة والنشر، ۱۴۰۴هـ/۱۹۸۴م.
۳۲. قاضی، عبد الرحیم؛ «نورالدین عبد الرحمن جامی و طریقت نقشبندیه»؛ تاریخ پژوهی، شماره ۴۱-۴۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۸؛ ۳۸-۲۷.
۳۳. محسنی، ناصر و رضایی زاده زنگی آبادی، سمیه؛ «تأثیر قرآن و حدیث در مثنوی سلسله الذهب جامی»؛ مطالعات ایرانی، شماره هشتم، پاییز ۱۳۸۴؛ ۱۸۰-۱۶۵.
۳۴. محسنی نیا، ناصر؛ بهره‌ور، مجید؛ «بررسی ترجمه‌های قصاید نامدار عربی به شعر فارسی به همراه ترجمه‌ای شعرگونه از قصیده بانث سعاد در ستایش پیامبر اکرم (ص)»؛ مطالعات ایرانی، (سال پنجم)، شماره دهم، پاییز ۱۳۸۵؛ ۲۱۲-۱۹۱.
۳۵. مدرسی چهاردهی، نورالدین؛ «سلسله نقشبندیه»؛ وحید، شماره ۱۳۳، دی ۱۳۵۳؛ ۸۱۵-۸۱۲.
۳۶. مولوی، جلال الدین محمد؛ مثنوی معنوی؛ تصحیح ر. نیکلسون، چاپ اول، تهران: هرمس، بی تا.
۳۷. همایی، جلال الدین؛ مولوی نامه؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه، ۲۵۶۳ش.
۳۸. یوسفی، غلامحسین؛ چشمه روشن؛ چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۷ش.

